

۱	إِشْتِاقٌ : اشتیاق پیدا کرد، مشتاق شد		الف
۹	الأَشْجَعُ : شجاع تر، شجاع ترین	۳	أَسِيفٌ : متأسف
۳	أَصْبَحَ : سُدَّ	۹	الأَلُّ : خاندان
۱۰	إِعْتَبَرَ : به شمار آورد	۴	إِبْتَعَدَ : دور شد
۸	إِعْتَمَدَ : اعتماد کرد	۴	إِبْتَلَعَ : بلعید
۶	الإِعْزَازُ : عزّت و احترام	۹	أَبْصَرَ : دید
۱۰	إِغْتَنَمَ : غنیمت شمرد	۹	أَتَى — یأتی : آمد
۱۰	الأَغْنَى : غنی تر، غنی ترین	۴	الأَجْیَالُ : نسل ها (جمع جیل)
۲	أَفْرَعٌ : فرو ریخت	۷	الأَحَدُ : یکتا
	أَفْرَعٌ عَلَيْنَا صَبْرًا : صبری به ما عطا کن.	۳	الأَحْذِیةُ : کفش ها (جمع حذاء)
۷	أَقَامَ — یُقیمُ : به پا داشت	۶	أَخْبَرَ : خبر داد
	إِقامَةُ الصَّلَاةِ : به پاداشتن نماز	۹	أَذْهَبَ : بُرِدَ
۳	أَقْبَلَ : روی آورد، جلو آمد	۹	إِرْتَعَدَ : لرزید
۹	إِقْتَرَبَ : نزدیک شد	۹	إِرْتَفَعَ : بالا آمد
۲	الأَقْدَامُ : گام ها، پاها، (جمع قَدَم)	۷	أَرْجَعَ : بازگرداند
۵	الأَلْبِیسةُ : جامه ها (جمع لباس)	۵	الأَرْحَصُ : ارزان تر
۱	أَلْحَقَ : ملحق کرد، رساند	۱۰	الأُسْبُوعُ : هفته
	أَلْحَقَنِي بِالصَّالِحِينَ : مرا به درستکاران	۳	إِسْتَقْبَلَ : استقبال کرد، به پیش باز رفت
	ملحق کن	۳	إِسْتَيْقَظَ : بیدار شد، از خواب برخاست
۹	أَلْقَى : انداخت	۹	الإِسْقَاطُ : ساقط کردن، انداختن
۱	إِلَيْكَ : به سوی تو	۲	أَسْلَمَ : اسلام آورد
۴	الأَلِیمُ : دردناک	۳	الأُسُوةُ : الگو، نمونه
۵	الأَمارةُ : بسیار امرکننده، فرمان دهنده	۱	أَشَارَ : اشاره کرد
۱۰	الأَملاحُ : مواد معدنی		أَشِيرُ إِلَيْهَا بِخَطِّ : با خط به آن اشاره شده،
۷	أَنْزَلَ : نازل کرد، فرو فرستاد		زیر آن خط کشیده شده است



۱۰	الحَصَاة : تمدن	ث	
۳	الحَفَاة : به گرمی استقبال کردن، پذیرایی گرم و صمیمانه	الثَّمَن : قیمت	۳
۳	الحَفَلَة : جشن	ثَمَنُهُ باهظ : قیمتش گران است	۱۰
۱	الحُكْم : حکمت، دانش	الثَّوْم : سیر	

### ج

۸	الجُدود : نیاکان (جمع جَدّ)	ج	
۹	خَذَلَّ ُ : خوار کرد، تنها رها کرد	الجراثيم : میکروب‌ها، (جمع جُرثومة)	۱۰
۶	الخُرُوف : گوسفند	جَزَع ُ - : بی تابی کرد	۶
۴	خَلَّصَ : نجات داد، رهایی بخشید	لا تَجَزَعِي : بی تابی مکن.	
		الجَزِيل : فراوان	۲
		شكراً جزیلاً : بسیار متشکرم.	

### د

۲	دَافَع : دفاع کرد	جَفَّفَ : خشک کرد	۵
۴	دَلَّ ُ : راهنمایی کرد	الجَنِّي : تازه چیده شده	۱۰
۸	الدَّيْكَ : خروس	الجَوَارِح : اعضای (بیرونی) بدن (جمع جارِحة)	۱
		قَوَّ على خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي : اعضای بدن مرا برای خدمت خودت توانمند کن.	

### ذ

	ذات : صاحب، دارنده	الجوانح : اعضای (درونی) بدن (جمع جانِحة)	۱
۲	ذات لَيْلَةٍ : شبی	أَشْدُّ على العَزِيمَةِ جَوَانِحِي : اعضای بدن مرا برای برخورداری از عزمی راسخ،	
۸	ذات يَوْمٍ : روزی	استوار بدار، یاری کن	
۴	الدَّهَب : طلا		

### ح

۸	ذَوِي التَّيْجَان : صاحبان تاج، تاجداران (خروس‌ها)	الحاذِق : ماهر، زبردست	۶
		حَبَبٌ : محبوب گرداند، خوشایند ساخت	۳
		الحبيب : محبوب، دوست	۲
۱۰	الرَّائِد : پیش‌آهنگ، راهنما	الحَرَّ : گرما	۵
۶	رَاجِعٌ : مراجعه کرد	الحَشِيشَةُ : یک دانه علف خشک	۹
۹	الرُّؤُوس : سرها (جمع رأس)	الحُصُول : به دست آوردن، دست یافتن	۶

۲	سَمَّعَ ـــ : اجازه داد	۹	الرَّخَاءُ : آسایش، رفاه
۵	السُّنْدُسُ : نوعی پارچه ابریشمی	۳	الرُّخِيسُ : ارزان
۲	السَّنِينُ : سال‌ها (جمع سَنَة)	۱۰	الرُّطْبُ : خرما
۵	السَّوَابِقُ : پیشتازان (جمع سابقَة)	۲	الرَّعَايَةُ : توجه، مراقبت
۵	السَّوَاءُ : بدی، زشتی	۵	الرَّعْبَاتُ : تمایلات (جمع رَعْبَة)
۵	السَّيِّئَةُ : بد و ناپسند	۸	رَفَضَ ـــ : رد کرد، نپذیرفت، مخالفت کرد
		۹	رَوَّعَ : ترساند

### ش

۵	الشَّبَابُ : جوانان (جمع شاب)، جوانی		
۱۰	شَجَّعَ : تشویق کرد	۴	زَهَقَ ـــ : نابود شد
۱	شَدَّ ـــ يَشُدُّ : نیرومند ساخت	۱۰	الزَّيْتُ : روغن
۸	الشَّعَارُ : کِسوت، لباس، علامتی که گروهی به وسیله آن شناخته می‌شوند.	۴	الزَّيْنَةُ : زیورآلات
			خَرَجَ فِي زَيْنَتِهِ : با جلال و شکوه بیرون آمد.

### ز

۱۰	الشَّعْبُ : ملت		
۵	الشَّفِيقُ : دلسوز		
۹	شَهِدَ ـــ : شهادت داد، گواهی داد	۱	السَّابِغُ : فراخی دهنده
	رَبِّ فَاشْهَدْ : پروردگار من، شاهد باش.		یا سَابِغِ النِّعَمِ : ای کسی که فراخی نعمت را به کمال داده است.

### س

		۵	السَّابِقُونَ : پیشتازان، (جمع سابق)
		۸	سَبَّ ـــ : دشنام داد
۴	صَاحِبُ الْجَلَالَةِ : دارای شکوه، اعلیٰ حضرت	۱۰	سَبَبٌ : سبب شد
۷	الصَّامِتُ : ساکت، خاموش	۹	السَّبْطُ : نوه دختری
۴	الصَّانِعُ : سازنده	۱۰	سَبْعُونَ : هفتاد
۳	الصُّحُفُ : روزنامه‌ها (جمع صَحِيفَة)	۳	السُّجَّادَةُ : قالی، قالیچه
	الصَّحِيفَةُ الْمَسَائِيَّةُ : روزنامه عصر	۱۰	السُّكَّرِيَّاتُ : مواد قندی، گلوکوزها
۲	صَدَّقَ : باور کرد	۹	سَلَّمَ : تسلیم شد
۹	صَلَّى ـــ يُصَلِّي : نماز خواند		بَاعَ أَنْتَ أَوْ تُسَلِّمُ : یا بیعت کن و یا تسلیم می‌شوی.
۵	صَوَّرَ : ترسیم کرد		

۵	عَلِمَ بِـ... : بی برد، دانست	ض
۹	عَلَيْنَا : علیه ما	ضَمِينٌ - : تضمین کرد
۳	العُنُق : گردن	
۸	عَنِّي : از جانب من (عن+ن+ي)	ط
۹	العَيْن : شبیه، مانند	الطَّاعُوت : سرکش
۱	عَيْنٌ : تعیین کرد	الطَّاعِيَّة : ستمگر، بسیار سرکش
		۱۰ الطَّاقَةُ : نیرو، انرژی
		۲ طَرَقَ - : زد، کوبید
۲	۱۰ فاح - يَفُوحُ : پراکنده شد، پخش شد	الطَّرِيَّ : تازه، خرم
۹	۷ الفَتَى : جوان، جوانمرد	طَيِّبٌ : خوب، بسیار خوب
۲	فَتَّشَ : جستجو کرد	
۹	الْفَرَج : گشایش	ظ
۱۰	۸ الفَضَائِل : فضیلت‌ها، خوبی‌ها (جمع فضیلة)	ظَنَّ - : گمان کرد
۴	الفِضَّة : نقره	
۷	الفُقراء : نیازمندان (جمع فقير)	ع
	۹ رَبَّنَا إِنَّا أَفْرَاءٌ لِّمَا نُنزِلُ إِلَيْنَا مِنْ خَيْرٍ :	عَادَ - يَعُودُ : بازگشت
	پروردگارا، ما به آنچه از خیر بر ما	عَادَ وَاللَّهِ فِتَانَا الْحُرُّ حُرًّا : به خدا سوگند که
	نازل می کنی نیازمندیم.	جوان ما «حر» آزاده بازگشت.
۹	۸ فِكْرَةٌ رَأْنَعَةٌ : فکر جالبی است!	العَارِف : دانا
۱۰	۲ الفِئْرَان : موش‌ها، جمع فأر	عَاهَدَ : پیمان بست، عهد بست
۱۰	۲ الفوم : سیر (همان Thom است)	العَجُوز : پیرزن
۹	۹ فِيمَ (= في + ما)؟ : درباره چه؟ برای چه؟	عَرَّبَ : به عربی ترجمه کرد
۱۰	۷ فوم : سیر (همان Thom است)	العُرَى : نام یکی از بت‌های كفار قریش
		۱ العَزِيْمَةُ : اراده قوی
		۹ عَطِشَ - : تشنه شد
۲	۹ قِبَل : طرف، سمت، جهت	العَطَشِيُّ : تشنگان (جمع عَطْشَان)
۹	۱۰ القِتال : جنگ	عَطَفَ - : مهربانی کرد
۱۰	۳ القَدَح : کاسه	عَلَقَ : آویزان کرد

۵	الذَّالِحُونَ : دنباله‌روها (جمع لاحق)	۲	قَدِرَ — : توانست
۱۰	اللَّبَن : شیر	۲	قَرَن : نام قبیله ای در «یمن»
۷	لِما : بر آنچه، برای آنچه	۵	قَسَمَ : تقسیم کرد
۵	لَمَّا : وقتی که	۶	الْقَطْع : تکه‌ها (جمع قطعه)
۹	لَنَا : با ما، برای ما		قَطَعُ اللَّحْم : تکه‌های گوشت
	أَعْلَيْنَا أَمْ لَنَا؟ : بر ضد ما یا با ما؟	۲	الْقَلِيق : نگران
۴	لَيْتَ : کاش	۲	الْقَلِيل : اندک
			بعد قلیل : اندکی بعد
	<b>م</b>	۵	الْقَمِيص : پیراهن
۸	الْمَاكِر : حيله‌گر	۱	قَوَى — يُقَوِّي : توانمند کرد
۳	مَا لَكَ؟ : تو را چه می‌شود؟	۵	قَيْصَر : سزار (لقب پادشاه روم)
۶	المُؤَسِّفَة : تأسف بار	۱۰	الْقِيَمَةُ الْعِذَائِيَّة : ارزش غذایی
۱	المألوفة : روان و ساده		
۱۰	المُبِيد : نابود کننده		<b>ك</b>
۹	المُبِين : واضح، آشکار	۹	كَبَّرَ : تكبير گفت، «الله اكبر» گفت
۶	مُتَأَخِّرًا : دیر	۷	كَذَلِكَ : همچنين
۳	المِثَالِي : نمونه، الگو	۱۰	الْكُرِيَات الحَمْرَاء : گلبول‌های قرمز
۶	المَجْلِسُ الإِسْتِشَارِيّ : مجلس مشاوره، شورای مشورتی	۵	كِسْرَى : خسرو (لقب پادشاهان ساسانی)
۳	المُحْرِقَة : سوزان	۲	كَلَّمَ : صحبت کرد
۸	المُخْطِئُ : خطاكار	۵	الْكُم : آستین
۳	المَراسيم : مراسم	۴	كُنَزَ — : انباشت، جمع کرد، ذخیره کرد
۶	المرضى : بیماران (جمع مريض)		يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّة ... :
۳	المَسَاء : عصر	۸	طلا و نقره جمع می‌کنند.
۶	المُسْتَشْفَى : بیمارستان		الكَهْف : غار، پناهگاه
۳	المَسْرَحِيَّة : نمایشنامه		<b>ل</b>
۸	مَسَى — يَمْشِي : راه رفت	۴	لَاتَ : نیست
۵	المَشَاهِد : صحنه‌ها، منظره‌ها (جمع مشهد)	۷	اللَّات : نام یکی از بت‌های مشرکان قریش

